

درباره توسعه فرهنگی

احمد مسجدجامعی

توسعه فرهنگی، مفهومی است که در سال‌های اخیر مکرر به کار برده شده و از همان آغاز، نطفه بحث‌های مخالف بسیاری را در بطن خود پرورش داده است. از دیدگاه برخی صاحب نظران آنچه تحقق توسعه فرهنگی را الزامی می‌کند، ضرورت همگامی و همراهی فرهنگ با آهنگ سریع پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژیکی است که هر روز بیش از روز قبل، چهره جوامع را دگرگون می‌سازد. از این منظر جریان پیشرفت اقتصادی، به طور کلی در حوزه فرهنگ منعکس می‌شود و فعالیت فرهنگی برانگیزاننده زندگی اقتصادی است.

این دیدگاه را می‌توان در زمره دیدگاه‌های ابزارانگاران به توسعه فرهنگی طبقه‌بندی کرد. برپایه پیش فرض بنیادین این دیدگاه، برای تحقق توسعه در سایر زمینه‌ها نظیر توسعه اقتصادی - اجتماعی و سیاسی، فرایند توسعه فرهنگی یک ضرورت است و شرط موفقیت فرایند توسعه، منوط به ایجاد تغییرات لازم در فرهنگ است. به بیان آشکارتر، فرهنگ به عنوان ابزاری در خدمت برنامه‌ریزان توسعه قرار می‌گیرد.

اما به نظر می‌رسد پذیرش چنین دیدگاهی، به معنای مهم شمردن فرهنگ نیست و شاید طرح این دیدگاه نیز ناشی از ناکامی برنامه‌های توسعه در کشورهای جهان سوم باشد. تا مدت‌ها - و شاید هنوز هم - چنین تصور می‌شود که نادیده گرفتن عناصر فرهنگی در برنامه‌های توسعه، موجب شکست این قبیل برنامه‌هاست. استدلالی که براین پایه فراهم می‌شود، فرهنگ را تا حد

ابزار دست برنامه‌ریزان تقلیل می‌دهد و حیات مستقل - و یا به تعبیر دقیق‌تر ارزش مستقل - آن را نادیده می‌گیرد.

در برابر این دیدگاه از نظرگاه دیگر می‌توان مدد جست که در آن فرهنگ به عنوان هدف پذیرفته می‌شود. پیش فرض بنیادین این دیدگاه، پذیرش استقلال، هویت و ارزش فرهنگ به عنوان هدف است نتیجه عملی این پذیرش، هماهنگی بخش‌های دیگر اقتصادی - سیاسی - اجتماعی با فرهنگ است و نه بالعکس.

لذا پیش از هر کوشش برای تعریف توسعه فرهنگی، می‌بایست جایگاه فرهنگ در نظام جهان بینی روشن شود. هرچند نمی‌توان یک دیدگاه را به هزینه کنار نهادن دیدگاهی دیگر پذیرفت، اما لازم است آن دیدگاه اصلی که بیشتر مورد توجه است، مشخص شود. به نظر می‌رسد در تعریف توسعه فرهنگی در جامعه اسلامی، چند اصل را باید مطرح نظر داشت: نخستین اصل، آن است که ارزش‌های فرهنگی جامعه ما که غالباً ریشه در اندیشه و فرهنگ دینی ما دارند، به خودی خود هدف تلقی می‌شوند و تغییرات جامعه می‌باید در جهت تحقق این ارزش‌ها صورت گیرد. با پذیرش چنین نگرشی است که می‌توان به ضرورت حفظ هویت اسلامی و ملی پی برد.

دیدگاه ابزار انگارانه در توصیف توسعه فرهنگی، همواره امکان استنتاج منطقی و ضروری را برای هویت اسلامی و ملی فراهم نمی‌کند. با فرض وجود تفاوت دیدگاه در این دو نظریه و با تأکید بر فرهنگ به عنوان هدف، خطوط اصلی توسعه فرهنگی را می‌توان به صورت زیر ارائه داد:

الف) هدف نهایی هر نوع توسعه فرهنگی، تعالی حیات معنوی با تکیه بر حقایق دینی است. در نگاه ما دین منبع اصلی ارزش‌هاست و این ارزش‌ها، ظرفیت لازم را برای تبدیل شدن به هدف‌های فرهنگی دارا هستند.

ب) توسعه فرهنگی در شرایط تهاجم فرهنگی و مواجهه با فرهنگ‌های بیگانه، می‌باید با تکیه بر عناصر فرهنگ ملی صورت پذیرد. جریان همگونی و یکسان‌سازی فرهنگی که هم اکنون به عنوان گرایش جهانی، غلبه دارد، کوششی در جهت حذف و جذب فرهنگ‌های ملی در

فرایند فراگیر جهانی است؛ به گونه‌ای که خصلت‌های ویژه هر فرهنگ از آن سلب شود. لذا هرگونه توسعه همه جانبه در جوامعی چون جامعه ما، از منظر استقلال ملی با تجربه جهانی برخورد می‌کند. این به معنای آن است که در تجربه جهانی، تبادل فرهنگی تنها تا مرزهایی گسترش می‌یابد که متضمن حفظ استقلال باشد. به عبارت دیگر، فرهنگ اسلامی - ملی پایه اصلی برخورد با فرهنگ جهانی است و چنانچه در این مسیر، گزینش برای جذب عناصر بیرونی صورت پذیرد - که ضرورت آن نیز قابل انکار نیست - فقط با شرط حفظ هویت اسلامی - ملی است. (ج) در جریان توسعه فرهنگی، لزوم بازنگری به ارزش‌های فرهنگی احساس می‌شود. عوامل و مسائل شناسایی حیات معنوی به تعریف جدیدی نیاز دارد. در ادبیات توسعه تنها بهبود زندگی مادی مطرح است. از این روست که برای درک و اندازه‌گیری این جریان عمدتاً به شاخص‌های کمی و تحلیل ریاضی از واقعیت عالم اکتفا شده است. در حالی که بازنگری و پالایش ارزش‌های فرهنگی، منحصراً با هدف توسعه اقتصادی صورت نمی‌پذیرد، بلکه پیش از هر چیز از زاویه هویت اسلامی و ملی مورد توجه قرار می‌گیرد. در این بازنگری نسبت ارزش‌ها با باورها و نگرش‌های دینی مطمح نظر است. تمدن جدید با غفلت از حقایق قدسی شکل گرفته است. انسان جدید و ارزش‌های امروزی به فرشته تشبیه نمی‌کند، بلکه به حیوان تشبیه کرده و توسعه را حول این محور سامان داده است. از این رو توسعه و تمدن غربی با ماهیت وجود عالم بیگانه است.

(د) طبیعی است در صورت توجه به این خطوط کلی در برنامه‌ریزی فرهنگی، به دیدگاه‌های تازه‌تری که با شرایط زمانه نیز انطباق داشته باشند، نیاز است. در برنامه‌ریزی فرهنگی، باید به مفاهیم راهبردی نیز توجه شود. مقام معظم رهبری در پیام نوروزی بر این مفاهیم تأکید داشته‌اند. تأکید معظم‌له در دو سال متوالی بر مفاهیمی چون اخلاق کار، انضباط اجتماعی و انضباط اقتصادی، نشان دهنده راهبردی بودن و اهمیت نهاست. از این رو، اهداف برنامه‌ریزی فرهنگی، می‌بایست در جهت تحقق این مفاهیم با حفظ اصول توسعه فرهنگی در کشور ما باشد. اکنون با طرح این خطوط کلی به تشریح موارد آن می‌پردازم.

مسأله حفظ هویت، در برابر تغییر و دگرگونی، بخصوص در کشورهای غیر صنعتی، اهمیت

بیشتری دارد. زیرا این کشورها، در جریان ارتباط میان فرهنگ‌ها، ضمن استفاده از دستاوردهای فرهنگ جهانی - از قبیل تکنولوژی، علم و... - باید درصدد حفظ و توسعه فرهنگ و هویت ملی و دینی خود نیز باشند. اما در اغلب موارد این ارتباط، به سوی فرهنگ مسلط جهانی منحرف می‌شود که این امر نیز ناشی از مدخلیت نیروی وسایل ارتباطی در اشاعه ارزش‌های موجود در فرهنگ‌هاست. در چنین فرایندی فرهنگ‌هایی که واجد نظام ارزشی گسترده و فاقد وسایل اشاعه‌دهنده نیرومند هستند، مقهور و منکوب فرهنگ‌هایی می‌شوند که تنها به علت دارا بودن وسایل ارتباطی پیشرفته، قادر به اشاعه سریع ارزش‌های خود هستند.

در این میان، راه‌حل منطقی، بازنگری فرهنگ ملی با توجه به پذیرش دیدگاه «فرهنگ به عنوان هدف» است. فرهنگی که فاقد توانایی لازم جهت روی آوردن به خلاقیت‌های جدید و استفاده از دستاوردهای نو در هر دوران و تفسیر تازه از تجارب گذشته است، از باروری و شکوفایی باز خواهد ماند و رکود و رخوت بر سرنوشت آن حاکم خواهد شد. طرد فرهنگ تحمیلی و بهره‌گیری از سنت‌ها و میراث فرهنگی، چنانچه با خلاقیت و نوآوری توأم نباشد، نمی‌تواند فرهنگ را از تعرض دیگر فرهنگ‌ها مصون نگاه دارد. بنابراین توسعه فرهنگی با حفظ ریشه‌های خود در فرهنگ ملی و دینی هر کشور، آشکال گوناگونی می‌یابد و هیچ کشوری نمی‌تواند به صرف پیروی محض از الگوهای فرهنگی بیگانگان، خود را بی‌نیاز از تفکر و جستجو بداند. زیرا پدیده فرهنگی هر گاه از تفسیر ملی و درونی دور بماند، به محصولی مصنوعی و عنصری بیگانه مبدل می‌شود. از این رو آفرینش و نوآوری در کار فرهنگی، یکی از پایه‌های مهم فرهنگ را تشکیل می‌دهد و هیچ سیاست فرهنگی نمی‌تواند نسبت به انجام این مهم غفلت ورزد. هرچند در مورد ضرورت بازنگری، اختلاف دیدگاه مشاهده می‌شود، اما مهم‌تر از این، ملاک‌های بازنگری است. یعنی با چه ملاک‌هایی، باید برای حفظ برخی ارزش‌ها کوشش کرد و از برخی دیگر صرف نظر کرد.

توسعه فرهنگی از آن‌رو که جامعه را در خلق زندگی و محیط خود توانا می‌کند، یا به عبارت واضح‌تر، قادر به مشارکت فعال می‌سازد، مهم است. زیرا فرهنگ، تأمین‌کننده ارزشمندترین نیاز انسانی یعنی نضج و قوام حیثیت و هویت افراد است. فعالیت فرهنگی، راهنمای فرد در جهت

کشف و تأیید آزادی و استقلال و به دست گرفتن سرنوشت خویش به جای ایستایی و پذیرندگی محض است. این گونه فعالیت‌ها در قبال عدم تعهد و ناسازگاری، همواره مبشّر همکاری و عهده‌دار پاسداری از حیات اجتماعی است. همچنین سیاست فرهنگی که دربرگیرندهٔ مجموعه‌ای از آرمان‌های مورد قبول نباشد، شایسته آن نیست که به عنوان آرمان غایبی سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، در کنار این‌گونه سیاست‌ها قرار گیرد. زیرا اهداف فعالیت‌های فرهنگی، از بینش‌ها و نظرات ذهنی ناشی نمی‌شوند، بلکه براساس واقعیات قابل ملاحظه شکل می‌گیرند.

اگر از این منظر توسعه فرهنگی را نگاه کنیم، می‌توانیم آن را پاسخی به نادیده انگاشتن مبانی تاریخی یک فرهنگ تفسیر کنیم. آنچه در فرهنگ انقلابی ما از «بازگشت به خویشتن» و «هویت تاریخی خود را یافتن» مراد می‌شود، شاید در نگاهی تحلیلی، مترادف توسعه فرهنگی قلمداد شود. پذیرش این نگرش، مفهوم توسعه فرهنگی را به مفهوم تمدن - و در مورد ما تمدن اسلامی - پیوند می‌زند.

بدون آنکه قصد ورود به مجادلات مفهومی در باب تمدن را داشته باشیم، براین فرض - که ظاهراً می‌توان در مورد آن اجماع صاحب نظران را مشاهده کرد - تأکید می‌کنم که فرهنگ، روح یک تمدن را تشکیل می‌دهد. فرهنگ را می‌توان گوهر یک تمدن دانست و در این معناست که از صفات تمدن‌ها - مثل اسلامی، غربی، مسیحی و... - یاد می‌شود.

برای کشوری چون کشور ما که از یکسو، در تاریخ معاصر با انقلاب اسلامی نقش پیشتاز خود را در تحول جوامع اسلامی به اثبات رسانده است و از سوی دیگر، جایگاه رفیعی در شکل‌گیری تمدن اسلامی داشته است، هر نوع تلاش، می‌باید با اتکاء به اصول فوق‌الذکر باشد. به دیگر سخن، خاطره تمدن اسلامی در حافظه تاریخی فرهنگی ما، آنچنان ریشه دار و پایدار است که ایفای نقش در تحول جوامع اسلامی، بدون اعتنا به آن ممکن نیست. بسیاری از آرمان‌های بلندی که نظام اسلامی در صدد دستیابی به آن است از تمدن اسلامی استنتاج شده است و بسیاری دیگر از این دستاوردها، زمینه‌های تحقق آن آرمان‌ها به شمار می‌آیند.

در حقیقت، قصد نگارنده آن است که از منظری دیگری، همان نتایجی را اخذ کند که در

ابتدای این نوشته به آن اشاره شد. هر تمدنی بر تصور و برداشتی از انسان متکی است. شاید در این حکم، راه اغراق رفته باشم، اما برای بیان اهمیت این مسأله می‌توان گفت که هر تمدن - صرف نظر از ویژگی که به دنبال آن ذکر می‌شود - تلاش برای تحقق انسان آرمانی است و هر تمدن بر الگویی از انسان متکی است. تمدن غربی، بر الگوی انسان اقتصادی استوار است و تمدن اسلامی نمی‌تواند بر الگوی انسانی بیگانه با روح این تمدن متکی باشد. صفت اسلامی، انسان دینی را - یعنی انسانی که باورهای دینی، توأمان ابزار و هدف او به شمار می‌آیند - پایه این چنین تمدنی قرار می‌دهد. اگر تحقق هویت دینی را آنچنان که در سطور قبل اشاره کردم، در زمره اهداف توسعه فرهنگی بدانیم، انسان دینی، غایت این هویت را مطرح می‌کند. هویتی که از آن می‌توان دو روایت به دست داد: نخست روایتی فردی، که ویژه و منحصر است، یعنی آنچه جامعه از هویت خود برداشت می‌کند، و روایتی جمعی و مشترک، یعنی آنچه یک حوزه تمدنی از هویت خود می‌فهمد.

از این دیدگاه، نظام اسلامی نیز باید دو تصویر از هویت ارائه دهد که دو روی یک سکه و مکمل یکدیگر به شمار می‌آیند: هویت خاص ما به عنوان ایرانیان مسلمان که خود متکی بر دو چهره ملی و اسلامی است و هویتی تمدنی که هویت حوزه تمدن اسلامی است. نسبت میان این دو، خود از مباحثی است که باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که هر تمدنی - با فرض پذیرش مدلی از انسان - می‌باید سیاست‌های بلندمدت در مورد تربیت و پرورش شخصیت داشته باشد. الگوسازی که گاه از آن به صورت پراکنده سخن گفته می‌شود و بر حسب مباحث روز مورد توجه قرار می‌گیرد، بیانی از این خلاء است. کامیابی و رمز موفقیت یک تمدن، مبتنی بر توانایی آن در ایجاد شخصیت‌های متناسب با آن است، چراکه در تحلیل نهایی آنچه آرمان‌های یک تمدن را مشخص می‌سازد یا در جهت نابودی آن عمل می‌کند، انسان است. انسانی که تمدنی خاص بر آن متکی است.

مجال اندک این نوشته، فرصت طرح موشکافانه این مسأله را نمی‌دهد - هر چند نگارنده خود واقف است که متخصص تمدن شناسی نیست - اما می‌توانم بر این نکته پافشاری کنم که رسالت فرهنگی ما یافتن هویت اسلامی - ملی و تقویت آن است و این نیز جز با عنایت به سابقه

تمدن اسلامی ممکن نیست.

دستگاه فرهنگی کشور می‌باید به تعریف و تبیین چنین اصولی بپردازد و جزئیات آن را روشن کند. در این چارچوب، معاونت پژوهشی و آموزشی با بهره‌گیری از توانایی‌های علمی کشور تلاش خواهد کرد تا بر پایه پژوهش‌های فرهنگی گوناگون، دشواری‌ها را شناسایی و تحقیق کنند تا مآلاً با اتکا به آنها بتوان به روش‌های تحقق آرمان‌های بلند نظام اسلامی دست یافت. سهمی که این معاونت «به قدر وسع» بر آن می‌کوشد تا به «مراد» دست یابد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شعبہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی